زن و شهر پس از شهريور 1401

15 اسفند 1402

نگاهي به تغييرات الگوي خانواده در ايران معاصر

25 شهريور 1401 تبديل به نقطه عطف ديگري در جامعه ايران شده است كه بازگشت به پيش از آن غير ممكن مي‌نمايد.

يكي ازموضوعاتي كه به خوبي اين تغيير برگشت‌ناپذير را نشان مي‌دهد نوع عامليت انسان در شهر است. اگر تا پيش از اين تاريخ، فضاي شهري محل بروز تشابهات بين شهروندان، به خصوص زنان بود، از اين تاريخ به بعد، فضاي شهري محل همنشيني تضادها است. تضاد بين با حجاب و بي‌حجاب، بين ديندار و سكولار، مخالف حكومت و موافق حكومت، ... اگر تا پيش از اين تاريخ، (شايد) خانواده مي‌توانست محل امن شهروندان براي بروز آزاد عقايد و رفتارهاي‌شان باشد، از اين تاريخ به بعد، شهروندان به دنبال رهايي از قيودي هستند كه براي هزاران سال عقايد و رفتارهاي‌شان را در فضاي شهري محدود كرده است. به بيان ديگر، شهروندان به دنبال از بين بردن تضاد بين خانواده و فضاي شهري هستند، زيرا بي‌معنا بودن زندگي زير نقاب بر آنها آشكار شده است.

اگر نگاهي دقيق‌تر به عامليت انسان معاصر در شهر و خانواده بيندازيم با دو نكته روبه‌رو مي‌شويم. در شهر، از شار مادي تا كلان‌شهر جمهوري اسلامي فضاي شهري براي هزاران سال در خدمت خواسته‌ها و اميال حكومت (مردان) بوده است. ولي، از شهريور 1401 به بعد اين امر قابل ادامه نيست؛ زيرا نوع رابطه بين شهروند و حكومت تغيير كرده است. اگر تا پيش از شهريور 1401 حكومت‌هاي مختلف سعي مي‌كردند در نقش كارفرماي شهروند ظاهر شوند، پس از اين تاريخ چنين رابطه‌اي بي‌معنا است زيرا شهروند پذيراي چنين رابطه‌اي نيست. در مقابل، شهروند خواهان حكومتي است كه كارگزار او بوده و مجري خواسته‌هايش باشد. اين تغيير پارادايم بدين معنا است كه عامليت اصلي در فضاي شهري با شهروند است نه حاكم. شهروند است كه تصميم مي‌گيرد چگونه در فضاي شهري ظهور و بروز يابد و حكومت تسهيل‌گر اين خواست است. از سوي ديگر نيز، تسلط هزاران‌ساله مردان بر خانواده ايراني به پايان خود رسيده است. اگر پيشتر، مردان خانواده پيش از حكومت ظهور و بروز ديگر اعضاي خانواده (زنان و كودكان) را در فضاي شهري كنترل مي‌كردند، چنين امري در ايران امروز معنايي ندارد. مانند رابطه حكومت با شهروند، رابطه مردان با اعضاي خانواده نيز تغيير كرده است. مردان ديگر نه كارفرماي خانواده، بلكه كارگزار آن هستند.

در چنين شرايطي، اگر به تغييرات الگوي خانواده در ايران معاصر نگاهي بيندازيم، در مي‌يابيم كه با چهار موج از تحولات در الگوي خانواده، با محوريت خواست‌هاي زنان، در 30 سال اخير روبه‌رو هستيم:

1- دهه 70، كه نمايانگر تمناي زنان براي فرصت برابر آموزشي است (ميزان قبولي دختران در دانشگاه‌ها)

2- دهه 80، كه نمايانگر تمناي زنان براي رسيدن به حقوق برابر در خانواده است (كمپين يك ميليون

امضا)

3- دهه 90، كه نمايانگر تمناي زنان براي رسيدن به فرصت برابر شغلي در بازار كار است (افزايش جمعيت نيروي كار زنان)

4- و سرانجام آغاز قرن جديد، كه نمايانگر تمناي زنان براي رسيدن به حقوق برابر در عرصه عمومي/ مدني است (جنبش زن، زندگي، آزادي)

اين تحولات حاكي از بروز طيف وسيعي از خواسته‌ها در خانواده بوده كه پيش از آن سابقه نداشته است، خواسته‌هايي كه مرزهاي عرصه خصوصي (خانواده) را درنورديده و به دنبال تسخير عرصه عمومي (فضاي شهري) است. در نتيجه، محوريت زن در اين تغييرات سبب شده است تا نقش «ديگري » در فضاي شهري متولد شود. ديگري كه مي‌خواهد بر مبناي اصول خود به عنوان يك انسان آزاد، نه اصول تحميلي مردان (و حكومت)، در عرصه عمومي حضور يابد و از حقوقي برابر بهره‌مند باشد.

حال اگر ابعادي شهري اين تحولات را مورد واكاوي قرار دهيم، با اين حقيقت روبه‌رو مي‌شويم كه فضاي شهري در شهر ايراني در فرآيند گذار از فضاي شهري اختصاصي (Exclusive) به فضاي شهري فراگير (Inclusive) است، فرآيندي كه از شهريور 1401 آغاز شده است و شتابان به سوي آينده مي‌رود. اين گذار، پيامدهاي پيش‌بيني نشده‌اي را در شهر ايراني به دنبال دارد كه نياز است خود را براي آن آماده كنيم. نخست، تغيير جايگاه زن از نقش خانه‌داري در خانواده به نقش فعال در فضاي شهري است، اين تحول سبب مي‌شود تا زنان بيش از پيش در عرصه عمومي حضور يابند و نيازهاي جديدي را مطرح كنند. از اين رو، ملاحظات طراحي و برنامه‌ريزي فضاي شهري تنها نمي‌تواند بر اساس نيازهاي مردان صورت بگيرد، بلكه لازم است تا با باز تعريف نقش كاربر در پروژه‌هاي خود پرداخته و ملاحظات زنان را نيز مد نظر قرار دهند. به عنوان مثال، كيفيت امنيت فضاي شهري بيش از كيفيات زيبايي‌شناسي براي زنان اهميت دارد، از اين رو، انتظار مي‌رود تا با ابزارهاي مختلف مانند افزايش روشنايي معابر، ايجاد فعاليت‌هاي شبانه... اين كيفيت ارتقا يابد.

پيامد بعدي، تغيير رويكرد خانواده در برابر خواسته‌هاي جديد زنان است. اگر پيشتر، خانواده به عنوان مكانيسم كنترل‌گر و همسان‌ساز زن در فضاي شهري نقش‌آفريني مي‌كرد، حال تبديل به مشوق اصلي عصيان زنان عليه نظم يكسان‌ساز در فضاي شهري شده است. اين امر سبب مي‌شود تا هر تلاشي از

جانب نظم يكسان‌ساز در فضاي شهري، چه در كوتاه‌مدت و چه در بلندمدت، به شكست بينجامد زيرا شعله عصيان زنان همواره در داخل خانواده روشن مي‌ماند و از نسلي به نسل ديگر منتقل مي‌شود. اگر نگاهي به اعمال نظم يكسان‌ساز در فضاي شهري پس از شهريور 1401 بيندازيم، متوجه مي‌شويم كه دستاورد آن دقيقا «هيچ» بوده است. توجه به اين نكته ضرور است كه عصيان عليه نظم يكسان‌ساز به معناي آن است كه ما با يك الگو از زن در فضاي شهري روبه‌رو نيستيم، بلكه با الگوهاي متفاوتي روبه‌رو هستيم (از باحجاب تا بي‌حجاب، از خانه‌دار تا شاغل، از متدين تا سكولار، ...)، كه لازم است به نيازهاي آنها توجه شود. از زن ميانسالي كه در جست‌وجوي محرميت در فضاي شهري است تا دختران جواني كه در جست‌وجوي شادي در همان فضا هستند، همگي بايد اين فرصت را داشته باشند تا پاسخ به نيازشان را در فضاي شهري بيابند. اگر اين امكان فراهم نشود فضاي شهري دايما در معرض ناپايداري و تنش مداوم خواهد بود.

از سوي ديگر، اين تغييرات به معناي تغيير مفهوم خانه در شهر است. اگر تا پيش از اين، مرز مشخصي بين خانه و جهان خارج از آن وجود داشت (به‌خصوص براي زنان) اين مرز در ايران امروز شكسته شده است. دوركاري، كلاس‌هاي آنلاين، ملاقات‌هاي ديجيتالي... به معناي درآميختن عرصه خصوصي خانواده با عرصه عمومي فضاي شهري است. به عبارت ديگر، با بازتعريف خانه، عرصه عمومي و خصوصي پذيراي فرصت نوع ديگري از تعامل اجتماعي را به شهروندان، به خصوص زنان، داده است كه پيش از اين در تاريخ شهر ايراني سابقه نداشته است. پيامد آخر نيز به فرآيند طراحي باز مي‌گردد. با توجه به آنچه كه در سطور بالا ذكر شد، طراحان و برنامه‌ريزان شهري با يك نوع كاربر روبه‌رو نيستند، بلكه بايد پاسخگوي طيفي از كاربران و نيازهاي جديد بوده كه در مواردي متضاد هستند. تحت اين شرايط، فرآيند طراحي عرصه خصوصي (خانه) و عرصه عمومي (فضاي شهري) نياز به بازنگري دارد زيرا تنها يك نفر عامرانه نمي‌تواند براي اين خواست‌ها تصميم بگيرد، بلكه نياز به مشاركت كاربران در فرآيند طراحي و برنامه‌ريزي است تا بتوان به راه‌حلي رسيد كه پاسخگوي اين گستره وسيع از نيازهاي كاربران باشد.

ما در زمانه‌اي زندگي مي‌كنيم كه نظم موجود شهر ايراني با كج كاركردي شديدي روبه‌رو است، زيرا ديگر نمي‌تواند مانند گذشته (1402-1304) رابطه بين زن و فضاي شهري را مديريت كند. پس از

شهريور 1401، با صعود جايگاه شهروند به كارفرما و فرود حكومت به جايگاه كارگزار، شهروندان به دنبال رهايي از قيد و بندهاي يكسان‌ساز هستند تا بتوانند آنگونه كه مي‌خواهند در عرصه خصوصي و عمومي حضور يابند. اما نظم موجود پاسخي براي اين خواست جديد ندارد، از اين رو تبديل به عنصر اصلي بي‌ثباتي نظم اجتماعي در شهر ايراني شده است. پس، براي گذار از اين نظم ناكارآمد به يك نظم پايدار لازم است تا به شناخت دقيقي از تغيير نقش زن در خانواده/جامعه و تاثير آن بر فضاي شهري برسيم. اين شناخت يك فرآيند زمان‌بر بوده و به سرعت امكان‌پذير نيست، ولي اين نكته را به قطعيت مي‌توان گفت كه شناختي كمك‌كننده خواهد بود كه به تبيين مفهوم «پذيرش ديگري» (زن و طيف‌هاي گوناگون آن) در عرصه خصوصي و عمومي بپردازد. هر شناخت ديگري تنها سبب بي‌ثباتي بيشتر شهر ايراني شده و به زوال فضاي شهري منتهي مي‌شود.

*__فربد افشار بكشلو__/ اعتماد / 5717/